

آیات قرآن کریم درباره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به چند دسته تقسیم می‌شود:

- 1 - آیاتی که به مسئله اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌پردازد.
- 2 - آیاتی که ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اولویت ایشان بر مؤمنان را مطرح می‌کند.
- 3 - آیاتی که حکم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را مورد توجه قرار داده است.
- 4 - آیاتی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در امور اجتماعی، محور معرفی می‌کند.
- 5 - آیاتی که مؤمنان را به ایمان به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان یکی از ارکان تشریح فرامی‌خواند.

1 - آیات اطاعت

این دسته از آیات، اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به شکل‌های گوناگون مورد توجه قرار داده است. در مواردی «اطاعت شدن» را از اهداف همه پیامبران علیهم السلام معرفی می‌کند:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء / 64)

«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود.»

و در مواردی با قرار دادن اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در ادامه اطاعت از خداوند، مانند: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء / 80) به تفسیر آیاتی می‌پردازد که در آنها به اطاعت خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دستور داده شده است:

«... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / 59)

«ای کسانی که ایمان آوردید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوا الامر [= اوصیای پیامبر] را!»

و این نکته را توضیح می‌دهد که در این آیات، چه آن جا که اطاعت از آنها با دستور جداگانه‌ای بیان شده است، مانند آیه‌ای که گذشت، و چه در مواردی دیگر، مانند آیه: «...أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عُنُقَهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ» (انفال / 20) مقصود اصلی، فرمان به اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است و فرمان به اطاعت خداوند، امری مسلم، برای یادآوری و مقدمه چینی آورده شده است؛ زیرا وجوب اطاعت از خداوند - همان گونه که در بحث‌های کلامی مطرح است - با شناخت مولویت او به وسیله عقل حاصل می‌شود و اثبات آن از راه مولوی، به دور می‌انجامد. پس فرمان به اطاعت خداوند، در این آیات، ارشاد مردم به چیزی است که خود می‌دانند و بیان این حقیقت است که اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در ادامه اطاعت از خداوند است. گواه این مطلب، آن که در هیچ آیه‌ای فرمان به اطاعت از خداوند، به تنهایی نیامده است، در حالی که در بسیاری از آیات، درباره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، یا به صورت فرمان از سوی خداوند، در کنار دیگر واجبات، آمده است، مانند:

«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (نور / 56)

«نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و رسول (خدا) را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) شوید.»
و یا به صورت فرمانی از زبان خود پیامبران علیه السلام مانند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» (شعراء / 108)

اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

با توجه به معنای اطاعت، که عبارت از «امتثال امر» است، می توان گفت، اگر پیامبران از خودشان، هیچ امر و نهی نداشته باشند، اطاعت از آنان معنا ندارد؛ زیرا در این صورت، ایشان صرفاً واسطه در ابلاغ فرمان هایی هستند که از سوی خداوند صادر می شود و لازم می آید که آوردن «اطيعوا الرسول» در آیات، به منزله تکرار «اطيعوا الله» باشد، در حالی که هیچ نوع قرینه ای در کلام وجود ندارد. از سوی دیگر، این مشکل، در آیاتی مانند «من يطع الرسول فقد اطاع الله» (نساء / 80) و «ما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله» (نساء / 64) بیش تر می شود؛ زیرا لازمه سخن یاد شده در این آیات، اجازه دادن خداوند به مردم، برای اطاعت از خود او است!؟

بنابراین با توجه به این آیات و نیز آیاتی که فرمان های پیامبران علیهم السلام را به اقوام خود نقل می کند، مانند فرمان حضرت موسی علیه السلام به هارون، که از او می خواهد در میان مردم بماند و آنان را به سوی صلاح، پیش برد. «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ...» (اعراف / 142) و مانند فرمان هارون به مردم «وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي» (طه / 90) و عتاب حضرت موسی علیه السلام به هارون، که «آیا نافرمانی مرا کرده ای؟» «أَفَعْصَيْتَ أَمْرِي» (طه / 93) هم چنین آیاتی که خداوند مؤمنان را از مخالفت با دستورهای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر حذر می دارد:

«فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ» (نور / 63) و آیاتی که در آن ها، پیامبران علیهم السلام نخست قوم خود را به عبادت خداوند و تقوای الهی، که به رعایت احکام نازل شده از سوی او به دست می آید فرا می خوانند و سپس به اطاعت از خود دعوت می کنند. مانند:

«قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا» (نوح / 3-2)

روشن می شود که خداوند کارهایی را به پیامبران علیهم السلام تفویض کرده است تا با اذن او، در میان مردم به آن چه صلاح آنان در آن است، فرمان دهند و مردم نیز لازم است از ایشان اطاعت کنند. در روایات نیز با استشهاد به آیات قرآن کریم، مسأله تفویض امور به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به شکل های گوناگون مطرح شده است. روایات بسیاری با استشهاد به آیه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر / 7) مسأله تفویض امور به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم 1 و تفویض امر دین به ایشان، 2 که هر چه را او حلال کند، حلال است و هر چه را او حرام کند، حرام 3، و تفویض امر خلق به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را مطرح می کنند. 4

گستره اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

از مسائلی که درباره اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مطرح است، محدوده اطاعت است. آیات و روایاتی که نقل شد، اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در سطح اطاعت از خداوند می‌دانند. نه در این آیات و نه در آیات دیگر، حد خاصی برای آن معرفی نشده است و از آن جا که اطاعت از خداوند، مطلق است و برای آن، نمی‌توان حدی را تصور کرد، اطاعت از پیامبر نیز از همین اطلاق برخوردار است. از این رو، همه مفسران که پیرامون آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/ 59) بحث کرده‌اند، چون اطاعت از «اولی الامر» نیز مطلق است، در صدد تبیین عصمت آنان بر آمده‌اند؛ زیرا اطاعت مطلق از هیچ کس را بدون عصمت روا نمی‌دانند.⁵

آیات دیگری که به بیان مسأله حاکمیت سیاسی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌پردازد و در آینده از آن‌ها بحث خواهیم کرد، بیانگر این مسأله است که اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هم در امور شخصی افراد جاری است و هم در امور اجتماعی. گواه این مطلب شان نزول آیه «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر/ 71) است. این آیه مربوط به فیه و تقسیم آن است که از سویی به امور اجتماعی و از سویی دیگر، به منافع فردی اشخاص ارتباط دارد. این نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره درآمدهای عمومی تصمیم گیرنده است و می‌تواند طبق مصلحت آن را بین کسانی که در حصول آن دخالت داشته‌اند، به طور غیر مساوی تقسیم کند. هر چند مفهوم این آیه شریفه، عام است و همه فرمان‌های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را - همان‌گونه که روایات نیز بیان کننده آن است - دربرمی‌گیرد.

شبهات درباره اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

شبهاتی درباره اطاعت از پیامبران علیهم السلام مطرح شده است که دسته‌ای از آن‌ها مربوط به مسأله دین به طور مطلق و نقش آن در زندگی مردم است و برخی دیگر در رابطه با خصوص دین اسلام است. هر چند بحث درباره قسمت اول، از موضوع این نوشته، بیرون است و خود نیاز به تحقیقی جداگانه دارد، ولی از آن جا که قرآن کریم، هم درباره دیگر انبیاء علیهم السلام پرداخته و هم مباحث کلی درباره دین مطرح کرده است، با بحث درباره قسمت دوم، تا حدودی مباحث قسمت اول نیز تبیین می‌شود.

برخی با استناد به آیاتی از قرآن کریم، بر عدم ارتباط دین با زندگی روزمره مردم و عدم تسلط پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر جامعه مؤمنان استدلال کرده‌اند و آن حضرت را تنها رسولی از سوی خداوند پنداشته‌اند که مأمور ابلاغ پیامی درباره مبدا و معاد است و دین را نیز امری که فقط به این دو شأن می‌پردازد، تفسیر کرده‌اند. از این رو، رهبری جامعه و دخالت در اموری که مربوط به امور شخصی افراد است را از حوزه وظیفه ایشان خارج دانسته‌اند. اینان برای اثبات مدعایشان به آیاتی که وظیفه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را امور غیر اجتماعی معرفی کرده است، استدلال کرده‌اند. در این جا به بررسی این ادله می‌پردازیم.

نفی کارها از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

یکی از آیاتی که برای مدعای یاد شده بدان استدلال شده است، آیه‌ای است که نقش پیامبر را در کارها نفی می‌کند:

«إِنَّمَا أَمْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ» (آل عمران / 128)

«هیچ گونه اختیاری (درباره عفو کافران، یا مؤمنان فراری از جنگ) برای تو نیست؛ مگر این که (خدا) بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند.»

اما این آیه، همان گونه که از سیاق آن پیداست و مفسران نیز گفته‌اند،⁶ مربوط به حادثه شکست مسلمانان در جنگ احد است و آن چیزی که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نفی گردیده، شکست در این جنگ و پیروزی در جنگ بدر است. آیه می‌خواهد بگوید که آن نصرت، از سوی خداوند بود و این شکست نیز ربطی به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ندارد؛ شاهد بر این مطلب آیات بعد است که در جواب شک مسلمانان در این که آیا آن‌ها از موقعیتی برخوردارند، خداوند همه امور را به خود اختصاص می‌دهد: «إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» (آل عمران / 154)

با این حال، اگر آیه را مطلق و مربوط به همه امور نیز بدانیم، چنانکه بعضی روایات، آن را مربوط به نگرانی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از خبر دادن از ولایت حضرت علی علیه السلام دانسته‌اند،⁷ باز هم برای استدلال بر مدعا کفایت نمی‌کند؛ زیرا اولاً در همین روایات، این ایراد از سوی شخصی مطرح شده که خیال می‌کرده است این آیه می‌گوید هیچ امری در دست پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیست و امام علیه السلام با استشهاد به آیه: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَاتْتَهُوا» (حشر / 7) به نفی آن استدلال پرداخته و می‌فرماید که خداوند همه چیز را در اختیار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گذاشته است و آن گاه مورد آیه را مشخص کرده که مربوط به ترس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از دشمنان، در اظهار ولایت حضرت علی علیه السلام است.

ثانیاً هنگامی که این آیه را در کنار آیات دیگر می‌گذاریم، مانند آیات هدایت می‌شود که خداوند آن را در برخی آیات، از پیامبرش نفی می‌کند:

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (قصص / 56)

«تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.»

«وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ» (نمل / 81).

«و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهیشان برهانی.»

و در مواردی به او نسبت می‌دهد و او را هادی می‌خواند: «إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (شورا / 52)

زیرا در این بحث نیز خداوند در آیاتی، مانند آیه 7 از سوره حشر و نیز آیه: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران / 159) «مر» را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت می‌دهد و در آیاتی دیگر، همه آن را به خود نسبت می‌دهد: «إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» (آل عمران / 154) «بَلِ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا» (رعد / 31).

این، در حقیقت، به اثبات و نفی استقلالی و تبعی بر می‌گردد که قرآن کریم همه چیز را در اختیار خداوند می‌داند و او است که اگر بخواهد، چیزی را به کسی و از جمله، پیامبران می‌بخشد و هرگاه توهم شود

که شخصی مستقلاً صاحب چیزی است، آن را از همه نفی کرده و به خود نسبت می‌دهد؛ همان‌گونه که در این آیه مشاهده می‌کنیم:

«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ» (انفال / 17)

نفی وکالت و تسلط از پیامبرعلیه السلام

از جمله آیاتی که درباره عدم ارتباط رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم با امور اجتماعی به آن‌ها استدلال شده است، آیاتی است که تسلط و جبار بودن یا حافظ و وکیل بودن پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بر مردم را نفی می‌کند. 8 در مورد اول، دو آیه در قرآن کریم آمده است که در یکی سیطره و تسلط پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بر مردم نفی شده است و در دیگری جبار بودن ایشان: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» (ق / 45)

«ما به آنچه آنان می‌گویند، آگاه‌تریم، و تو مأمور به اجبار آنها (به ایمان) نیستی».

«فَذَكَرُوكُمْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه / 21-22)

«پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده‌ای! تو سلطه‌گر بر آنان نیستی که (بر ایمان) مجبورشان کنی».

در رابطه با این آیات، نیز باید گفت هر دو آیه در سوره‌های مکی آمده است و همان‌گونه که از سیاق آیات قبل و بعد مشخص است، مربوط به امر هدایت و ایمان هست؛ زیرا مخاطب آن‌ها مشرکانند. خداوند در این دو آیه، می‌خواهد اجباری بودن هدایت را نفی کند و به پیامبرش صلی الله علیه وآله وسلم می‌گوید: تو با زور نمی‌توانی آنان را هدایت کنی؛ زیرا در این امر، من تو را مسلط بر آنان قرار نداده‌ام؛ چون سنت الهی بر این قرار گرفته که خود مردم، با اختیار خود، هدایت را بپذیرند و اگر قرار بود که کسی به اجبار هدایت شود، خداوند، خود می‌توانست همه را مؤمن کند:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً» (یونس / 99) این مطلب درباره آیه: «فَذَكَرُوكُمْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه / 21-22) واضح‌تر است؛ زیرا آیه «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» تفسیر آیه «فَذَكَرُوكُمْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ» است و در بخش بعدی، درباره حصر وظیفه پیامبر، در تذکر دادن، سخن خواهیم گفت.

از سوی دیگر، اگر این آیات را ناظر به امور اجتماعی بدانیم و خطاب آن‌ها را شامل مؤمنان در مدینه نیز بگیریم، آن چه این آیات از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نفی می‌کنند، صفت زورگویی و تسلط با زور است و چنین اوصافی حتی در صورت قائل شدن به حاکمیت سیاسی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان منتفی است؛ زیرا حکومت حضرت، چون مبتنی برحق است، براساس ایمان به خدا و رسول و رفق و مدارا انجام می‌پذیرد:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران / 159)

«به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [= مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند.»

نه بر اساس جباریت و زورگویی؛ بلکه برعکس خداوند حاکمیت بر اساس زور را در مقابل حکومت پیامبران‌علیهم السلام معرفی می‌کند:

«و تِلْكَ آيَاتُ حَجِّهِمْ وَعَصَوُا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (هود/59)

«و این قوم «عاد» بود که آیات پروردگارش را انکار کردند؛ و پیامبران او را معصیت نمودند؛ و از فرمان هر ستمگر دشمن حق، پیروی کردند.»

اما آیاتی که وکیل و حفیظ بودن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نفی می کنند، در این جهت که مختص به هدایتند با آیات قبل یکسانند. آیه 107 از سوره انعام، جامع هر دو عنوان است و آیه قبل از آن، با فرمان به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که «تنها تابع وحی باش» آغاز می شود:

«تَبِعْ مَا وَحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ . وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ».

«از آنچه از سوی پروردگارت بر تو وحی شده، پیروی کن! هیچ معبودی جز او نیست! و از مشرکان روی بگردان! اگر خدا می خواست، همه به اجبار ایمان می آوردند، و (هیچ یک مشرک نمی شدند؛ و ما تو را مسؤول (اعمال) آنها قرار نداده ایم؛ و وظیفه نداری آنها را) به ایمان (مجبور سازی!»
از این رو، هر چند این آیات، مسؤولیت حفاظت و وکالت را از دوش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر می دارند، ولی خطاب آیه در این مورد، متوجه مشرکان است.

علامه طباطبایی در این باره می فرماید:

«کلام خداوند: «و ما جعلناک علیهم حفیظاً و ما انت علیهم بوکیل» هم چون قسمت های قبل آیه، برای دلداری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و آرامش نفس او است و مثل این که از «حفیظ» کسی اراده شده است که اداره امور مردم، مثل زنده بودن، رشد، رزق و غیره را بر عهده دارد و از «وکیل»، کسی که موظف به اداره کارهای موکل عنه است تا بدین وسیله، نفعهایی را که او در معرض آن است، برایش کسب و ضررها را از او دور کند. پس معنای آیه به طور خلاصه این است که نه امور تکوینی مشرکان و نه امور حیات دینی آنان، هیچ کدام بر عهده تو نیست تا رد دعوت تو و عدم قبول آن از سوی آنان تو را محزون کند.» 9

از سوی دیگر، می بینیم که این وضعیت، پس از تشکیل جماعتی مسلمان بر گرد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم متفاوت می شود و مسؤولیت ایشان برای حفظ و استقامت آنان بر دوش حضرت گذاشته می شود. در روایتی 10 ابن عباس می گوید: آیه ای سنگین تر از این، بر پیامبر نازل نشد و از این رو، هنگامی که اصحاب به او گفتند: ای پیامبر! پیری زود هنگام به سراغ شما آمد، فرمود: «سوره هود و واقعه، مرا پیر کرد.»
در روایت دیگر 11 شخصی علت این مسأله را می پرسد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آیه «فاستقم كما امرت» اشاره می فرماید. امام خمینی (قدس سره) خصوصیت اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به این آیه از سوره هود، نه از سوره شورا را به خاطر ذیل آن دانسته اند که با خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم استقامت امت را نیز از ایشان خواسته و بر دوش حضرت گذاشته است و گرنه، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در استقامت خویش مشکلی نمی دید که به خاطر آن، زود هنگام پیر گردد.

انحصار وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در بشارت و ترساندن

برای نفی دخالت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در امور اجتماعی، به آیات دیگری نیز استدلال شده است که آن حضرت را انحصاراً «نذیر» یا «نذیر» و بشیر» می خوانند:

«إِنَّ أُنْتِ إِلَّا نَذِيرٌ» (فاطر /23) «إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف /188)

پس پیامبران وظیفه‌ای جز ترساندن و بشارت دادن به مردم ندارند و اطاعت از ایشان نیز در همین ساحت است و ربطی به امور اجتماعی ندارد. 12.

در نقد این استدلال باید گفت بررسی آیاتی که دارای چنین محتوایی هستند، نشان می‌دهد که همه آنها چه آیاتی که در ابتدای بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل گردیده و چه آیاتی که در مدینه و پس از هجرت نازل شده مانند: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ قَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ...» (مائده /19) در برابر کافران و مشرکان جهت‌گیری شده است و این مطلب درباره همه پیامبران علیهما السلام عمومیت دارد که وظیفه ابتدایی آنان ترساندن و سپس بشارت دادن بوده است. این یعنی اینکه وظیفه پیامبران - همان گونه که راه منطقی آن نیز همین است و ترتیب نزول آیات قرآن کریم نیز بر آن دلالت دارد - دارای مراحل مختلفی بوده است. در ابتدای بعثت، هنگامی که هنوز یار و یآوری نداشته‌اند، جز ترساندن و بشارت دادن کاری نمی‌توانسته‌اند انجام دهند؛ زیرا مخاطبی جز کافران و مشرکان نداشته‌اند. هر چند این وظیفه، تا پایان رسالت، یعنی تا هنگامی که در محدوده جغرافیایی رسالت آنان افراد غیر مؤمن وجود داشتند، بر عهده ایشان بوده است؛ اما این آیات نمی‌توانند درباره وظیفه آنان در برابر مؤمنان، مطلبی را مشخص کند؛ زیرا در وضعیت جدید، مخاطبان به طور کلی متفاوت هستند.

با دقت در آیات قرآن کریم، پی می‌بریم که وظیفه ترساندن و بشارت دادن پیامبران علیهم السلام تا مرحله ایمان است و از آن به بعد، وظایف مهم دیگری، هم بر عهده آنان و هم بر عهده پیروانشان گذاشته می‌شود. در آیات 8 به بعد از سوره فتح، این مطلب به خوبی آشکار است. خداوند نخست وظیفه شهادت و بشارت و ترساندن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بیان می‌کند و غایت آن را ایمان مردم به خداوند و رسول او سپس یاری و تعظیم او قرار می‌دهد و سپس بیعت کنندگان با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بیعت کنندگان با خداوند معرفی می‌کند و به ستایش کسانی که به عهد و پیمان خویش وفادارند و هیچ‌گاه مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را روا نمی‌دارند و نیز به نکوهش تخلف کنندگان، می‌پردازد. از این رو، اطاعت و گوش به فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودن، بعد از مرحله ایمان است و انذار و بشارت، مربوط به مرحله قبل از آن. گواه بر این مطلب، آن که همه آیاتی که سخن از جهاد و اطاعت و عدم مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌گوید، آیاتی مدنی و مربوط به جامعه اسلامی و مخاطبان آن، مؤمنان هستند. پرسشی که در این جا باقی می‌ماند، درباره آیاتی است که وظیفه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را منحصر در ترساندن یا بشارت و ترساندن می‌داند.

در پاسخ، نخست باید گفت که حصر دو گونه است: حصر حقیقی و حصر اضافی. حصر اضافی در مواردی به کار می‌رود که چیزی را نسبت به اوضاع و احوال و شرایطی خاص نسبت به چیز دیگری می‌سنجیم که در این صورت، حصر نیز مختص به همان مورد می‌شود و موارد دیگر را در بر نمی‌گیرد؛ اما حصر حقیقی، بر خلاف آن، شامل همه شرایط و همه چیزها می‌شود. با دقت در آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن

الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ» (فرقان 20) معنای حصر اضافی روشن می‌شود؛ زیرا اگر حصر حقیقی باشد، لازم می‌آید تا کار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خوردن و راه رفتن در بازار باشد، در حالی که با نظری اجمالی به آیات بعد، در می‌یابیم که این حصر، در پاسخ به ایراد مشرکان بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده است که چرا بر ما فرشته‌ای نازل نشده است. از این رو، وقتی به آیات قبل و بعد آیات انذار و تبشیر مراجعه کنیم، می‌بینیم که همه این حصرها در برابر درخواست‌های نابه جای کافران و مشرکان بوده است که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌خواستند زمان قیامت را برای آنان مشخص کند یا عذاب را بر آنان نازل کند و یا این که چرا گنج بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرود نمی‌آید و فرشته‌ای به همراه ندارد و...:

«فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكَ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (هود 12) و هیچ گاه در صدد حصر وظایف واقعی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در این امور نبوده‌اند.

گواه دیگر بر اضافی بودن حصر در این موارد، اختلاف وظایف پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است، در آیاتی که در آن‌ها حصر وجود دارد و هم چنین در همه آیاتی که درباره وظایف ایشان سخن گفته‌اند، به گونه‌ای سخن گفته‌اند که بعضی از آن‌ها حضرت را تنها «نذیر» می‌دانند و بعضی، «نذیر و بشیر» و برخی دیگر، که در آن‌ها نیازی به حصر نبوده، این وظایف به تفصیل بیان شده است.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب / 45-46)

«ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذارکننده! و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی روشنی‌بخشی.»

2 - آیات ولایت و اولویت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

از گذشته، کسانی که درباره ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با نگرش حاکمیت ایشان بر امور، بحث کرده‌اند، وجوه گوناگونی را برای محدوده آن مطرح کرده‌اند که محدودترین آن‌ها اختصاص آن به امور اجتماعی و امور شخصی است؛ ولی اخیراً با برداشتی خاص از معنای ولایت و نگرشی منفی درباره دخالت انبیاء علیهما السلام در امور اجتماعی، بحث‌هایی درباره اختصاص ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به افرادی که خود توانایی اداره امور خویش را ندارند، مانند کودکان و دیوانگان، مطرح شده است و آن گاه که بر طبق آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب / 6) بحث از اولویت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به امور مؤمنان از خود آنان، پیش می‌آید، آن را به موردی اختصاص می‌دهند که در این امور، بین ولایت مؤمنان و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تعارض حاصل شود. 13.

آقای حائری یزدی در این جا صریحاً ولایت را به مورد «حجر» اختصاص می‌دهد و از این رو، بر تعبیر «ولایت فرزندان» که از سوی آیه‌الله جوادی آملی مطرح گردیده، ایراد می‌گیرد که بین فرزانه بودن و ولایت، تناقض وجود دارد.

به نظر می‌رسد نقد کننده محترم به اصل مقاله 14 توجه نکرده است؛ زیرا در مقاله به تفصیل در باره تفاوت بین ولایت بر محجوران و ولایت بر جامعه، که مقتضی آیه «انما ولیکم الله ورسوله و...» است، سخن گفته و احکام هر یک را جداگانه بیان کرده است و در پاسخ به نقد نیز این مطلب، دوباره توضیح داده شده است.

در مورد ولایت تشریحی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و برای روشن شدن معنای آن توجه به این نکته ضروری است که وقتی درباره ولایت تشریحی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سخن می‌گوییم، مقصود قانون گذاری و اداره امور اجتماع است و این همان بحث از امارت و ضرورت وجود امیر برای اجتماع است «لابد للناس من امیر...» که ممکن است به انتخاب مردم تحقق یابد یا هم چون حکومت‌های دیکتاتوری، با زور و یا به انتصاب از سوی خداوند باشد که در همه موارد، حاکمیت و ولایت بر مردم، از سوی شخص حاکم وجود دارد؛ زیرا حتی در آن جا که مردم شخصی را برای اداره امور خویش بر می‌گزینند و رتق و فتق امور خویش را به او می‌سپارند، او برای اداره اجتماع، مجبور به وضع قوانین، اجرای آن‌ها و مجازات تجاوزگران است و حتی در بسیاری امور شخصی افراد نیز دخالت می‌کند که آنان شاید راضی به آن نباشند. بنابراین قبول ضرورت حکومت برای جامعه با قبول گونه‌ای از ولایت برای حاکم نسبت به امور جامعه، ملازم است.

اختصاص ولایت به باب حجر، همان‌گونه که در پاسخ آیت الله جوادی آملی به نقد مقاله ایشان آمده است، نقض‌های بسیاری در ابواب فقهی دارد؛ زیرا در باب‌های مختلف، مانند قضا، حدود، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و حتی ازدواج دختران و نماز جمعه، به ولایت‌هایی از سوی امام، فقها، پدر و... برخورد می‌کنیم که هیچ یک ربطی به حجر مولی علیه ندارد. حتی در باب نماز جمعه، عده‌ای از فقها، با برداشت از بعضی روایات، امام معصوم علیه السلام را متولی برگزاری آن دانسته‌اند و در زمان غیبت، اقامه آن را روا نمی‌دانند.

درباره آیه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» ظهور آیه - همان‌گونه که آیت الله جوادی آملی 15 و مفسران دیگر گفته‌اند - بر این دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به خود مؤمنان اولویت دارد نه نسبت به ولایت مؤمنان، آن‌گونه که از سخن آقای حائری فهمیده می‌شود و معنای اولویت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به آنان، تقدم رتبی در امور و کارهای‌شان است که اگر در موردی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تصمیمی گرفت، حتی اگر مربوط به امور شخصی آنان باشد، دیگر نوبت به خودشان نمی‌رسد که بخواهند در آن باره، نظری داشته باشند؛ ولی اگر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نظری نداشت - همان‌طور که در پیش‌تر امور، که به طور صحیح به دست مؤمنان اداره می‌شود - خود آنان به رتق و فتق امور مشغول می‌شوند؛ این مطلب، از آیه «و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذا قضی الله ورسوله أمراً ان یکون لهم الخیره من أمرهم» (احزاب/36) نیز استفاده می‌شود؛ زیرا شأن نزول این آیه، دخالت و حکم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در یک امر شخصی، یعنی ازدواج زینب بنت جحش، برای برطرف کردن یک سنت اجتماعی غلط بود و آیه اولویت حضرت را، هم در امور شخصی مؤمنان و هم در امور اجتماعی آنان بیان می‌کند.

به نظر می‌رسد با توجه به عصمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بحث از این که ایشان تا چه اندازه بر امور شخصی افراد ولایت دارند، بی مورد است، هر چند در بحث‌های دیگر، برای مشخص شدن دایره ولایت فقیه، امری لازم به نظر می‌رسد. از این رو، در این جا از این بحث صرف نظر کرده و با سخن علامه طباطبایی درباره آیه «النبی اولی بالمؤمنین...» این بحث را به پایان می‌بریم:

«نفس مؤمنان، همان مؤمنان است. پس معنای آیه این است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از خود آنان به خود آنان اولویت دارد و معنای اولویت، رجحان جانب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است هنگامی که امر دایر بین ایشان و دیگران شود. پس خلاصه این که هر چه مؤمن برای خودش قائل است، مانند حفاظت و محبت و مراقبت و بزرگی و قبول دعوت و به اجرا گذاشتن اراده، پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از خودش به آن امر اولی است و اگر امر بین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و خودش در یکی از آن‌ها دایر شود، جانب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر خودش ارجحیت دارد.»¹⁶

در روایات نیز این مطلب به شکل‌های گوناگون بیان شده است.

در یک روایت، امام علیه السلام ولایت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به ولایت پدر بر پسر تشبیه می‌کند که بر پسر لازم است از پدر اطاعت کند و اگر پسر، فقیر باشد، پدر نیز مخارج او را بر عهده می‌گیرد. پس بر مؤمنان نیز لازم است از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اطاعت کنند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز هزینه آنان را بر عهده می‌گیرد. آن گاه همین مقام را برای حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه‌علیهم السلام بیان می‌کند و به آیه «و بالوالدین احسانا» (نساء/36) بر پدر بودن ایشان استشهاد می‌کنند.¹⁷

3 - آیات بیانگر حکم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

دسته سوم از آیاتی که به حاکمیت سیاسی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌پردازد، آیاتی است که ایشان را حاکم در میان مردم معرفی می‌کند. این آیات، به سه صورت در قرآن مطرح شده است:

یک دسته، هدف از فرو فرستادن کتاب بر حضرت را حکم بین مردم معرفی می‌کند:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء/105)

«ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی.»

دسته دیگر، مقتضای ایمان را حاکم کردن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در امور اختلافی میان مؤمنان و تسلیم در برابر حکم ایشان می‌داند:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/65)

«به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.»

و دسته سوم، حکم ابتدایی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در امور آنان نافذ دانسته و اختیار آنان را در این موارد، سلب می‌کند:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب/36)
«هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد...»

در گذشته اشاره شد که «حکم» در قرآن کریم، مربوط به امر قانون گذاری و تشریح است؛ زیرا حکم، به طور انحصاری در اختیار خداوند است:

«وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ» (شوری/10) گاهی نیز به کتاب و گاه به پیامبران علیهم السلام نسبت داده شده است. از این رو، تشریح خداوند در قالب کتاب و کلام پیامبران علیهما السلام، احکام کلی مورد نیاز مردم را بیان می‌کند؛ همان گونه که آیه زیر بر آن دلالت دارد:

«و انزلنا اليك الكتاب لتبين للناس ما نزل اليهم» (نحل/46) و امور حکومتی، که بستگی به شرایط مختلف دارد، و همین گونه امور قضایی جزئی، که بر طبق قوانین کلی، در موارد مختلف صادر می‌شود، بر عهده پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء/105).

«ما این کتاب را بر حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی.»
علامه طباطبائی قدس سره در این باره می‌فرماید:

«اطاعت از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم دو جهت دارد: یکی جهت تشریح آن چه خداوند بدون آوردن در کتاب، بر او وحی می‌کند که همان تفصیل مجملات قرآن کریم و متعلقات و مرتبطات آن است؛ همان گونه که خداوند متعال فرموده است: «و انزلنا اليك الذكر...». دوم تصمیم‌های خودش است که مربوط به امر ولایت حکومت و قضاوت او است و خداوند متعال فرموده است: «لتحكم بين الناس...» و این شامل تصمیم‌هایی است که بر اساس ظواهر قوانین قضایی، بین مردم حکم می‌کند و نیز تصمیم‌هایی که در امور مهم، به آن‌ها حکم می‌کند و خداوند به او دستور داده است که در آن‌ها با مردم مشورت کند: «و شاورهم في الامر فاذا عزم فتوكل على الله» (آل عمران/159) که در مشورت، مردم را داخل کرده است؛ ولی در تصمیم‌گیری، پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم را تنها ذکر کرده است. 18

روایات نیز با استشهاد به آیاتی که حکم را بر پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نسبت می‌دهند، مسأله

تفویض امور دین و دنیای مردم را به او، مطرح می‌کنند. از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«لا والله، ما فوض الی احد من خلقه الا الی رسول الله و الی الائمة. قال عزوجل: «اننا انزلنا اليك الكتاب لتحكم بين الناس بما اریک الله» 19.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«ان الله عزوجل اذنب نبیه فلما اکمل له الادب قال: «انک علی خلق عظیم» ثم فوض الیه امر الدین و الامة

لیسوس عبادة فقال عزوجل: «ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» 20

معنای حکم پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم

سیاق آیات با اختصاص آن به مورد قاضی تحکیم، که در مورد آیه 36 سوره اعراف احتمال داده شده است، 21 ناسازگارست؛ زیرا اولاً همان گونه که از آیات و روایات، آشکار شد، این حکم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همان حکم انحصاری خداوند است که به او تفویض شده است و مورد آن، امور دین و جامعه مؤمنان می باشد. ثانیاً در آیه «فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک...» (نساء/ 65) نیز با رجوع به آیات قبل می بینیم که ابتدا آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...» (نساء/ 59) قرار دارد و سپس به این مسأله پرداخته شده که هرگاه به مردم گفته می شود که به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی رسول بیایید، منافقان از رسول اعراض می کنند. آن گاه این حکم کلی، درباره همه پیامبران مطرح گردیده که «ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله» و سپس آیه مورد نظر نازل شده است و مؤمنان را کسانی قلمداد کرده که اولاً پیامبر علیه السلام را در بین خود حاکم گردانند؛ یعنی ملزم هستند که او را حاکم کنند.

ثانیاً از دل و جان، به حکم او راضی و تسلیم باشند و در آیه بعد، یکی از احکامی را که احتمال داشت از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صادر گردد، با این مضمون توضیح می دهد که «اگر ما به آنان دستور می دادیم که همدیگر را بکشید یا از شهر و دیارتان بیرون روید، جز تعداد اندکی آن را اجرا نمی کردند». در روایتی از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «فلا و ربک لا یؤمنون...» آمده است:

«لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شریک له و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشيء صنع الله او صنع النبي الا صنع خلاف الذي صنع؟ او وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشرکین ثم تلا هذه الآية: «فلا و ربک...» ثم قال ابو عبد الله: فعلیکم بالتسلیم». 22

«اگر گروهی خدا را به وحدانیت پرستند و نماز را به پادارند و زکات را بپردازند و حج را انجام دهند و روزه رمضان را بگیرند سپس بگویند این، کار خدا و آن، کار پیامبر که بر خلاف کار خداست یا در دل شان چنین بیندارند آنان مشرک اند پس آیه: «فلا و ربک...» را تلاوت کرد و فرمود باید تسلیم باشید». ثالثاً در آیه مورد استشهاد، برای حمل حکم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر قاضی تحکیم - همان گونه که قبلاً هم توضیح داده شد - مسأله روشن تر است؛ زیرا در آن جا اصلاً سخن از پذیرش یا عدم پذیرش نیست تا حمل بر قضاوت در امور شود؛ بلکه بحث در این است که هرگاه امر مبرمی از سوی خدا و رسول صادر گردید، دیگر مؤمنان از خود اختیاری ندارند؛ یعنی حتی اموری که به گونه عادی در اختیار خودشان است، با حکم خدا و رسول، از آنان سلب می شود. این مطلب، حکایت از این می کند که حکم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شامل همه دستورهایی است که ایشان در موارد مختلف داده اند و حتی عمل به این احکام، اعم از این است که او حضور داشته باشد یا نه و در صورت عدم حضور او نیز اگر مسأله ای پیش آید که حکمش از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صادر شده باشد، عمل به آن لازم است.

4 - آیات بیانگر محوریت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در امور اجتماعی

قرآن کریم یکی از اهداف بعثت انبیاء علیهم السلام را اقامه قسط در جامعه انسانی معرفی می کند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید/ 25)

«ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.»

عدالت اجتماعی یکی از آرزوهای جوامع بشری در طول تاریخ بوده و هست و همه کسانی که به گونه‌ای اداره جامعه را بر عهده دارند یا می‌خواهند بر عهده بگیرند، آن را به مردم نوید می‌دهند و خداوند نیز پیامبران‌علیهم السلام را با همین هدف، به میان مردم فرستاده است و ابزار لازم را نیز، که عبارت از کتاب و میزان باشد، در اختیار آنان قرار داده است (ناگفته نماند که قسط در مورد انبیا، دایره‌ای بسیار وسیع‌تر از آن چه مربوط به زندگی مادی انسان است، دارد). نکته‌ای که در آیه شریفه وجود دارد - و جزو سنت‌های تغییرناپذیر خداوند است - این است که مردم در پذیرش هدایت تشریحی خداوند، مختارند. از این رو، رهبری پیامبران بر اساس ایمان تحقق می‌یابد، نه بر اساس زور و اجبار و در این آیه نیز پس از تأمین محورهای تحقق قسط در اجتماع، که عبارتند از: رهبری معصومان و قانون، قیام به قسط بر عهده خود مردم گذاشته شده است. جالب این که قوه قهریه، که یکی از ضروریات برای اصلاح جامعه است، در مرحله بعد قرار داده شده است و هدف از آن، نصرت پیامبران‌علیهم السلام و خداوند بیان شده است.

«وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»
(حدید 25)

«و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی آن که او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است!»

در نتیجه، اجرای قسط در جامعه توسط پیامبران‌علیهم السلام پس از ایمان به آنان تحقق خواهد یافت و پیش از این مرحله - همان‌گونه که گذشت - وظیفه ایشان انذار برای ایمان آوردن کافران و مشرکان است که خود، نوع دیگری از قسط است، زیرا در منطق قرآن کریم شرک ستم بزرگ است «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان 13). از این جا این پرسش نیز پاسخ داده می‌شود که چرا عده‌ای از پیامبران‌علیهم السلام به رهبری مردم نپرداختند؟ علت آن را باید در عدم پذیرش ایشان از سوی اقوام مخاطب‌شان جست؛ به گونه‌ای که شرایط تحقق یک جامعه مؤمن، که تابع ایشان باشد، فراهم نگردد.

در سوره نور، خداوند بر محوریت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در امور اجتماعی تأکید می‌کند و مؤمنان را کسانی قلمداد می‌کند که در این امور، تابع او هستند:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرُ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نور 62)

«مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند؛ بی‌اجازه او جایی نمی‌روند؛ کسانی که از تو اجازه می‌گیرند، براستی به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند! در این صورت، هر گاه برای بعضی کارهای مهم خود از تو اجازه بخواهند، به هر یک از آنان که می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده، و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

این آیه شریفه، نقش رهبری مؤمنان را به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت می‌دهد و تقدم امور اجتماعی بر امور شخصی را بیان می‌کند و تذکر می‌دهد که در امور اجتماعی، هیچ کس حق تک روی و عمل بر اساس رأی و نظر خویش را ندارد و باید همه امور با اجازه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم انجام گیرد. البته به پیامبر نیز سفارش می‌کند که اگر افرادی برای رفع گرفتاری‌های شخصی از تو اجازه خواستند، به آنان اجازه بده؛ ولی این اجازه نیز به خواست آن حضرت بستگی دارد. در آیه بعد نیز به این محوریت، به گونه‌ای دیگر توجه شده و دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان رهبر، غیر از دعوت دیگران تلقی گردیده و به آثار زیان بار مخالفت با دستورهای ایشان، که تحقق فتنه یا نزول عذاب است، پرداخته شده است:

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نور/63)

«صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید؛ خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می‌شوند، و یکی پس از دیگری فرار می‌کنند می‌داند! پس آنان که فرمان او را مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دامنه‌شان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد!»
علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

«خواندن رسول، عبارت از خواندن مردم به کاری از کارها است؛ مانند خواندن آنان به ایمان و عمل صالح و خواندن آنان برای مشورت در کارهای اجتماعی و خواندن آنان به نماز جمعه و دستور به آنان در کارهای دنیوی یا اخروی‌شان. پس همه این‌ها خواندن از سوی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم محسوب می‌شود.» 23

بدین ترتیب با توجه به سیاق آیات، این احتمالات که مراد از خواندن رسول، صدا زدن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از سوی مردم با اسم باشد، یا مقصود از مخالفت از امر، در «فلیحذر الذين یخالفون» دستور خداوند باشد، منتفی می‌گردد؛ هر چند اگر این احتمالات را درست نیز فرض کنیم، صراحت آیات در محوریت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در امور اجتماعی، بر جای خود باقی است.

محور بودن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در امور مالی جامعه

از محورهای مهم در امور اجتماعی، امور مالی است. در اسلام سه محور مهم برای تحقق عدالت اجتماعی، در این بعد در نظر گرفته شده است که هر سه در اختیار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان رهبر اجتماع قرار داده شده است. زکات، خمس و انفال، این سه محور را تشکیل می‌دهند (هر چند صدقات و کفارات واجب و مستحب دیگری نیز در این زمینه مطرحند که بیش تر جنبه فردی دارند و قابل پیش بینی نیز نیستند). خداوند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را متولی امور زکات قرار داده و از مؤمنان می‌خواهد به سهمی که از سوی خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به آنان داده می‌شود، راضی باشند:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ» (توبه /59) و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است که سهام افراد و نیز افرادی را که مشمول زکات هستند، معین می‌کند. علاوه بر این که یکی از مصادیق آن، که فی سبیل الله است، هنگام مصرف نیز نیاز به سرپرست دارد. انفال و خمس نیز مانند زکات هستند، جز این که انفال، تنها ویژه خداوند و رسول است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» (انفال /1) ولی در خمس افراد دیگری نیز شریکند: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ» (انفال /41). آن چه در این جا مهم است و روایات هر دو باب، بر آن دلالت دارد، سرپرستی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و پس از ایشان، امام بر خمس و انفال است؛ به گونه‌ای که این دو زیر نظر ایشان به مصارف خود می‌رسند و هر چند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امام علیه السلام برای امور شخصی خویش می‌توانند از این دو منبع استفاده کنند، ولی مهم‌ترین مصرف آنها برای اداره امور حکومت و عدالت اجتماعی است؛ از جمله این روایات، حدیثی است که پس از بیان مواردی که در آن، خمس واجب است، می‌فرماید:

«فَسَهْمُ اللَّهِ وَ سَهْمُ رَسُولِ اللَّهِ لِأَوْلَى الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ اللَّهِ» 24. و در ادامه روایت، والی را تقسیم‌کننده خمس، در میان دیگر شرکا معرفی می‌کند و اگر پس از رفع نیاز آنان چیزی زیاد بیاید، آن را ویژه والی می‌داند و اگر کمبودی باشد، بر عهده والی است که آن را تکمیل کند. 25.

هم چنین درباره مصرف اموالی که نزد والی است، می‌فرماید:

«فَيَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ أَرْزَاقُ أَعْوَانِهِ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ فِي مَصْلَحَتِهِ مَا يَنْبَغُ مِنْ تَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ وَ تَقْوِيَةِ الدِّينِ فِي وَجْهِ الْجِهَادِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا فِيهِ مَصْلَحَةُ الْعَامَّةِ، لَيْسَ لِنَفْسِهِ مِنْ ذَلِكَ قَلِيلٌ وَ لَا كَثِيرٌ» 26.

«پس هزینه یارانش در راه دین خدا و مصلحت دیگر چون تقویت اسلام، جهاد و غیره از مصالح عمومی است و برای خودش هیچ چیزی از آن نیست؛ چه کم و چه زیاد».

آن گاه به مسأله انفال می‌پردازد و آن را در اختیار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و سپس والی می‌داند. 27.

روایات دیگری نیز به همین مضمون، نقل شده است. 28.

5 - آیاتی که مؤمنان را به ایمان به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرا می‌خواند در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که مؤمنان را به ایمان به خداوند و رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرا می‌خواند. در بعضی از این آیات، خداوند و رسول صلی الله علیه وآله وسلم هر دو ذکر شده‌اند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ...» (توبه /59) هر چند این آیات نیز برای اثبات مطلوب، کفایت می‌کند، ولی چون ممکن است بر مراتب ایمان قلبی حمل شود، آیه‌ای را در این باره می‌آوریم که مؤمنان را به ایمان به رسول فرا می‌خواند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» (حدید /28)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد.»

در این آیه، مؤمنان به ایمان به رسول صلی الله علیه وآله وسلم دعوت شده‌اند و با توجه به این که آنان قبلاً به خداوند، رسول او و کتاب، ایمان آورده‌اند، در این آیه، نکته‌ای نهفته است. علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

«مقصود از ایمان به رسول، پیروی تام و اطاعت کامل از او در آن چه دستور می‌دهد و آن چه باز می‌دارد، است، چه حکمی از احکام شرع باشد یا از جهت ولایت امور امت، از او صادر شده باشد.»²⁹

و آن گاه که این آیه شریفه را به ضمیمه آیات قبل، که هدف از بعثت انبیا را اقامه قسط معرفی می‌کنند، در نظر بگیریم و به نتیجه ایمان به رسول - که نوری از سوی خداوند است که به واسطه آن، مردم در دنیا حرکت می‌کنند - توجه کنیم، این مسأله آشکارتر می‌شود که خداوند اطاعت کامل از پیامبرش را خواسته و او را حاکم بر امور مردم قرار داده است.

- 1 - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1403 ق، 17/6، ح 7.
- 2 - همان، 25 / 331.
- 3 - همان، 10/، ح 19.
- 4 - همان، 331/.
- 5 - ر.ک: طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، 4/39؛ طوسی، محمد بن الحسن، التبیان، 3/236؛ رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، 5/180.
- 6 - طباطبایی، محمد حسین، المیزان، 4/9.
- 7 - بحار الانوار، 17/12، ح 12.
- 8 - آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا/97؛ الاسلام و اصول الحکم، 71/.
- 9 - المیزان، 7 / 314.
- 10 - بحار الانوار، 17/53، ح 28.
- 11 - بحار الانوار، 16/192، ح 28.
- 12 - آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، 97؛ الاسلام و اصول الحکم، 73/.
- 13 - مجله حکومت اسلامی، سال اول، شماره دوم، 224/.
- 14 - همان، شماره اول، 55/.
- 15 - همان، شماره دوم، 239/.
- 16 - المیزان، 16/276.
- 17 - بحار الانوار، 27/243.
- 18 - المیزان، 4/388.
- 19 - الکلبینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، 1388 ق، 1/267، ح 8.
- 20 - همان، 266/، ح 4.

- 21 - مجله حكومت اسلامي، سال اول، شماره دوم، 224/.
- 22 - اصول كافي، 2/398؛ باب الشرك، ح 6.
- 23 - الميزان، 15/166.
- 24 - كليني، اصول كافي، 1/540.
- 25 - همان.
- 26 - همان /541.
- 27 - همان.
- 28 - همان /544.
- 29 - الميزان، 19/174.